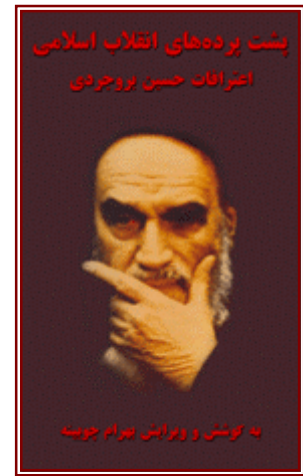
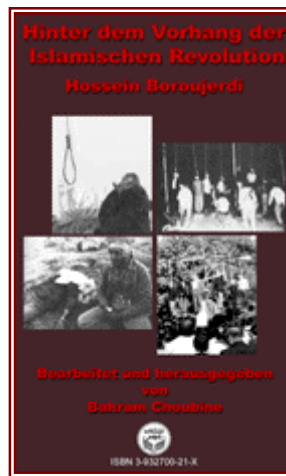


## «من اعتراف کرده ام!»

پشت پرده های انقلاب اسلامی  
اعترافات حسین بروجردي  
به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه  
تابستان 2002  
نشر نیما / آلمان

«پشت پرده های انقلاب اسلامی» شامل دو پیش گفتار، متن گفتگوي ویراستار با حسین بروجردي، یک پیوست، لیست اعضا و تامین کنندگان مالي هیات های موثله اسلامی، لیست ترور، نام برخی از ترورشندگان در خارج از کشور، صورت دارايي های علني بنياد پهلوي (علوي فطلي)، برخی از احکام دفاع و جبهه (از اسناد اتاق جنگ)، گزارش یک عملیات و اسناد و تصاویر است. هنگامی که چند سال پیش کتاب «در پشت پرده های انقلاب - اعترافات جعفر شفیع زاده» را به پایان رساندم که به شکل داستان و توسط انتشارات مهر در آلمان چاپ شده، با خود فکر کردم حتما اگر نود درصد مطالب آن هم داستان پردازی باشد، همان ده درصد حقیقت به اندازه کافی سرشار از فساد و خیانت و جنایت کسانی است که



با انقلاب اسلامی در ایران به قدرت رسیدند.

در مورد «اعترافات حسین بروجردي» اما نمی توان چنین تردیدی داشت. از یک سو، او حي و حاضر است و در پیش گفتار کوتاهی اعلام می دارد: «من اعتراف کرده ام. نه در دادگاه و نه در مصاحبه های تلویزیونی فرمایشی. من اعتراف کرده ام. نه زیر شکنجه و فشار و در فضایی بسته که در آن چاره ای جز اعتراف وجود ندارد. من به خواست خود و در شرایط آزادانه ای اعتراف کرده ام که اتفاقا می تواند برای من خطر آفرین باشد. ولي کشیدن بار سنگین آنچه شما در این اعترافات می خوانید برای من بسیار دشوارتر از هر تهدید و خطري بود».

از سوي دیگر این اعترافات به کوشش نویسنده ای به چاپ رسیده که پیش از این مجموعه خاطراتی مانند «یادمانده ها و یادداشت های پراکنده» از ایرج اسکندری، «خاطرات یک زن توده ای» از راضیه ابراهیم زاده، «گمگشتگی های بدفرجام» از حسین نظري، زندگینامه شمیله و سرگذشت مرتضی علوي را به چاپ رسانده و نیز برای نخستین بار آثار ممنوعه مانند البعثه الاسلامیه الی البلاد الافرنجیه یا کاروان اسلام از صادق هدایت، مکتوبات از میرزا فتحعلی آخوندزاده، سه مکتوب از میرزا آقاخان کرمانی و بیست و سه سال از علي دشتي را در خارج از کشور منتشر کرده و خود دارای آثاری چون «تشیع و سیاست» است.

بهرام چوبینه در پیش گفتار این کتاب می نویسد: «شاید اعترافات حسین بروجردي در میان همه کارهایی که من تا کنون نوشته و یا ترجمه و ویرایش کرده ام و آثاری که تا کنون در داخل و یا خارج کشور منتشر شده اند یکتا و نادر باشد. نه به این سبب که متنی شیرین و دلنشین دارد، بلکه از این رو که رازهایی را بیرون می افکند که شاید برداشتی دیگر از آن در خاطر داشته باشیم». بهرام چوبینه در این پیش گفتار چگونگی شکل گیری این کتاب را توضیح می دهد.

تمامی گفتگوها که نزدیک به سه سال طول کشیده بر روی نوار ضبط شده اند. پیشینه کاربرد این روش را به منزله جامعه شناسی شفاهی می توان تا دهه شصت میلادی و در کتاب مشهور «فرزندان سانچز» اثر اسکار لوییس جامعه شناس آمریکایی دنبال کرد. در آن زمان تکنولوژی ارتباطات هنوز گام های ابتدایی را بر می داشت و کاربرد شیوه شفاهی در جامعه شناسی و ثبت مستقیم سخنان اعضای یک خانواده مکزیک که پس از چاپ به صورت یکی از کتاب های معتبر در زمینه پژوهش پیرامون فقر و فرهنگ آن درآمد بس نو می نمود. سخنان حسین بروجردي نیز برای کسانی که در پی کند و کاو در شرایط سیاسی و اجتماعی ایران و نیز زمینه های شکل گیری انقلاب اسلامی و خاستگاه عقیدتی و اجتماعی آن هستند می تواند بسیار سودمند باشد.

## چگونه به قدرت رسیدند؟

کودکی و نوجوانی بروجردی در دهه های سی و چهل و در بحبوحه 1332 و 1342 گذشت. در جوانی و در دهه پنجاه خورشیدی به هیات های مولفه اسلامی پیوست و عضو گروه توحیدی شهاب شد. ابتدا عمومی توده ای وی توجه او را به فقر «زحمتکشان» جلب کرد و سپس شهاب اسلامیست تلاش نمود او را که در یک خانواده بازاری و مذهبی بزرگ شده بود با زندگی «مستضعفین» آشنا کند. ولی حسین بروجردی که شاگرد شرور و درس نخوانی بود و پدرش مجبور بود مرتب مدرسه او را عوض کند، با تیزهوشی نقطه مشترک تفکر عمو و شهاب را در می یابد. می گوید: «او هم درست همان راهی را که عموم می رفت به من نشان می داد!» البته سالها بعد شهاب و همفکرانش به قدرت رسیدند و همفکران عمومی حسین بروجردی را تار و مار کردند! ولی چگونه آنها به قدرت رسیدند؟ بخش مهمی از پاسخ به این پرسش را در «اعترافات حسین بروجردی» می خوانیم. محور اصلی اما از آغاز مشخص نیست. در نخست آنها از محلات فقیر نشین دیدن می کردند. بعد نام و نشانی ثروتمندان و کارخانه داران و کسانی را که به مناسبت های مختلف در مطبوعات به اعضای خانواده پهلوی تبریک می گفتند جمع آوری می کردند. از خانه ها و اتومبیل های آنها عکس می گرفتند. اسلحه تهیه و سرقت مسلحانه می کردند. بعد به دنبال مواد آتش زار رفتند. کاباره و کارخانه و سینما آتش زدند. آنگاه افراد «فاسد» را دزدیده و پس از تشکیل «دادگاه اسلامی» سر به نیست کردند. همه این موارد با نام و نشانی در کتاب آمده است. بسیاری از این اتفاقات نه در روزنامه ها بازتاب می یافت و نه پیگیری می شد! بروجردی می گوید: «استتاری که ما داشتیم این بود که هیچ کس تصور نمی کرد گروه های اسلامی دارند این کار را می کنند. همه تصور می کردند که گروه های چریکی مثل کمونیست ها و مجاهدین هستند». هنگامی که سازمان به اصطلاح اطلاعات و امنیت کشور چهار چشمی به دنبال کمونیست ها و سرکوب چپ بود، ملایان و اسلامیست ها با خیال راحت از طریق مسجد، بازار و پایین ترین قشرهای جامعه و حتا ارتش راه خونین خود را به سوی کسب قدرت می پیمودند. در جایی می خوانیم: «تیمسار کاتوزیان هم شب های جمعه می آمد امام زاده یحیی با آن لباس ارتشی و گماشته، جارو دستش می گرفت و شروع می کرد جارو کردن صحن امام زاده یحیی!» از تماشای حلبی آبادها به قتل های پیش از انقلاب و بعد به ترورهای پس از انقلاب و سپس به کشتار دسته جمعی مخالفان می رسیم! هر چه جلو می رویم، رگه های قشریت برجسته تر می شود تا جایی که به جنایت ختم می گردد. جنایتی که در خواندن نماز شکر بر اجساد نخستین اعدام شدگان نظام اسلامی بر بام مدرسه رفاه به نقطه عطف رسیده و در کشتارهای دهه شصت خورشیدی و تابستان سال 1367 به نقطه اوج می رسد.

## چگونه در قدرت ماندند؟

پس از انقلاب دامنه جنایت اسلامیست ها به شدت گسترش می یابد و غارت اموال خصوصی و دولتی و تخریب و فساد همگانی بر آن افزوده می شود. خانم کروی، همسر رییس مجلس کنونی، مانند دهها همپالکی دیگر که ادعای دین و روحانیت دارند، در انبارهای انباشته از اموال خصوصی و دولتی با طمعی سیری ناپذیر به دنبال پرده و سرویس غذاخوری و گنجه و مجسمه هایی است که به دیگران تعلق داشته اند. آقای محسن رفیق دوست همچون مار بر گنجی بادآورده چنبره می زند و از آنجا که می داند چه کسی چه چیزهایی را برده است، کسی را یارای تکان دادن او نیست! آقای علی فلاحیان آنقدر درباره فساد این و آن اطلاعات جمع آوری کرده که کسی را جرات آن نیست به او بگوید بالایی چشمش ابروست! آقای اکبر رفسنجانی ماجرای بساز و بفروشی ها و حقه بازی هایش نزد شرکای حکومتی اش ثبت شده و هموست که گروه تروریستی فرقان را درست کرد تا رقیبانش را از بین ببرد. حاج عبدالله دیروز و آیت الله خامنه ای ولی فقیه و رهبر امروز همراه با حجت الاسلام موسوی تبریزی و حجت الاسلام جمی دستش به خون 377 قربانی سینما رکس آبادان آلوده است. خلخالی در کردستان «احکام اعدام را روی کاغذهای کوچولو مثل بیجک می نوشت» و در یک نشست و برخاست حکم اعدام بیست و شش نفر را صادر کرد. رضوانی دادستان معروف خلخالی «از سمت راست که شلیک کرد نصف صورت و مغز جوان کرد را پاشاند به دیوار». برخی از «اصلاح طلبان» نام آور کنونی نیز در ماجراهای بزرگ و کوچک دست داشته اند.

حسین بروجردی در کردستان از انقلاب سرخورده می شود. به تهران باز می گردد. از خود می پرسد: «چه کردم؟ به چه فکر می کردم و به کجا رسیدم؟ اصلا برای چه این کارها را شروع کردم؟»

شهاب او را برای آموزش عملیات و اسلحه به سپاه عشرت آباد می فرستد. ولی او بیشتر دلسرد می شود چرا که می بیند در آنجا تروریست های بین المللی را آموزش می دهند: «می دیدم اکثر کسانی که برای آموزش می آمدند عرب هستند! اوایل چند سپاه پوست هم آمده بودند که فارسی هم خوب صحبت نمی کردند. وقتی از شهاب پرسیدم گفت: اینها از بم کرمان می آیند! گفتم: بابا، بم کجاست! اینها آفریقایی اند! حتی شکلاتی هم نیستند. سپاه پوست اند و خودشان با زبان دیگری با همدیگر حرف می زنند، تو هم ما را خل گیر آوردی!» پس از مدتی اصل موضوع را در بحث با یکی از مسئولین سپاه در می یابد. بروجردی می پرسد: «اگر تمام مردم ایران یا 85 درصد آنها بگویند که ما شاه را می خواهیم، شما می گذارید شاه برگردد؟ گفت: نه. گفتم: پس شما به رای اکثریت احترام نمی گذارید. پس چه استقلال و آزادی؟ گفت: نه، به این دلیل نمی گذاریم که این 85 درصد نمی دانند!» این سخن، جوهر ولایت فقیه است!

هنوز دولت موقت بر سر کار است. شهاب در پاسخ ایرادات و انتقادات بروجردی توضیح می دهد: «اگر روحانیت الان بخواهد بیاید وارد صحنه سیاست شود، اولاً که معلوم می شود چه کسانی هستند و ممکن است ترور شوند، ثانیاً

برای مردم هم الان چندان مطلوب نیست. مردم باید بفهمند که این دولت از عهده کارهای سخت بر نمی آید و باید کنار برود... آن وقت آن کسانی که روحانیان می شناسند و می دانند که می توانند مملکت را بر اساس حقوق اسلامی اداره کنند، آنها می آیند سر کار و مملکت را اداره می کنند». این سخن، بیانگر نامردمی بودن و خدعه و فریبکاری سران نظام اسلامیست!

حسین بروجردي نه تنها به انقلاب اسلامي پشت مي کند، بلکه همزمان به نظامیانی می پیوندد که کودتای نوژه را سازماندهی می کردند. کودتا شکست خورد. عده زیادی اعدام شدند و بروجردي که مخفی شده بود برای آن که برادرش را که به خاطر او دستگیر کرده بودند، آزاد کنند خود را معرفی می کند. از این به بعد گفته های حسین بروجردي را تا زمانی که در زندان است می توان در شمار «خاطرات زندان» آورد. بازجویی، شکنجه و اعدام های نمایشی.

خواننده در کنار صحنه های دهشتناک گاه با مواردی روبرو می شود که بی اختیار به خنده می افتد. حتا در بازجویی و زندان نیز از این موارد کم نیست. بروجردي را به دادگاه می برند و از او می خواهد که از خودش دفاع کند. او کبفرخواست را رد می کند. آخوند حکمیان که رییس دادگاه بود می گوید: «یعنی این چیزهایی که تو پرونده خودت گفتی و نوشتی و امضا کردی قبول نداری؟ گفتیم: حاج آقا، کاری ندارد که، آن نعلین ات را به من بده، من می زلم تو سر و کله شما، شما اعتراف می کنید سر امام حسین را بریدید! اینقدر که مرا زدند و لنت و پارم کردند می خواستید که نگویم؟ خود شما هم بودید می گفتید، بابایان هم می گفت. رییس دادگاه یکه خورد و بد و بیراه اسلامی نثارم کرد و فرستادم پایین».

در «اعترافات حسین بروجردي» به اندازه ای مطلب وجود دارد که در یک کتابگزار می توان به آنها پرداخت. چهره های شناخته شده و افراد ناشناخته در ماجراهای مختلف درست مانند نظام جمهوری اسلامی در هم می لولند. وجه مشخصه این ماجرا ها دامنه تصورناپذیر فساد و جنایت است. از فاجعه سینما رکس آبادان که به دست سران جمهوری اسلامی صورت گرفت و یکی از تکان دهنده ترین بخش های این کتاب است گرفته تا فساد خانواده حبیب الله عسکراولادی مسلمان از سران هیات های مؤتلفه که زن اولش را به قصد کشت کتک زد و ناقص کرد و مهدی زاغی پسرش که وقت خود را به تریاک کشی و عیاشی می گذراند.

بروجردي در پایان نام واقعی شهاب را که یک معاود عراقیست فاش کرده و در پاسخ این پرسش که چرا تصمیم به بیان این مطالب گرفته است چنین عنوان می کند: «من در عمل متوجه شدم راهی که در پیش گرفته ایم به سود آن مردمی که شهاب در مسافرت هایمان به من نشان می داد نیست. نمی خواهم خودم را تبرئه کنم و حاضرم در هر دادگاه صالحی شهادت بدهم و یا پاسخگویی اعمالم باشم».

«اعترافات حسین بروجردي» اگرچه تنها برصحنه ای کوتاه از پشت پرده های انقلاب اسلامی نور می افکند، لیکن همین مقدار ثابت می کند که از یک سو جنایت و غارت از آغاز ویژگی برجسته و غالب اسلامیست های حاکم بر ایران بوده و از سوی دیگر رژیم شاه و گروه های سیاسی موجود و به اصطلاح روشنفکران و مردم همگی تا چه اندازه از دامنه فاجعه ای که می رفت تا دورانی تلخ و خونین را در تاریخ ایران رقم زدند، بی خبر بوده اند. این اعترافات بدون تردید تنها کتابی خواهد بود که در این زمینه به چاپ می رسد. به ویژه در شرایطی که نظام اسلامی هر روز به فروپاشی نهایی نزدیکتر می شود، باید منتظر بود که موج این افشاگری ها از درون و بیرون رژیم به شکل استعفا و نامه سرگشاده و خاطرات و اعترافات شدت یابد.